

مطالعات اسلامی: فقه و اصول، سال چهل و پنجم، شماره پیاپی ۹۴.
پاییز ۱۳۹۲، ص ۲۴ - ۹

فرایند دلالت لفظی از منظر اصول فقه*

دکتر محمد رسول آهانگران

دانشیار دانشگاه تهران - پردیس فارابی

Email: ahangaran@utq.ac

فاطمه زارع مؤیدی

کارشناس ارشد فقه و حقوق، دانشگاه تهران - پردیس فارابی

Email: fateme_zaremoayedi@yahoo.com

چکیده

انتقال ذهن از لفظ به معنا را دلالت لفظی گویند که از جهت نسبت بین مدلول و معنای موضوع له به سه قسم تطابقی، تضمینی و التزامی تقسیم می‌شود. با توجه به مراحل سه‌گانه دلالت که عبارتند از مرحله تصویری، مرحله تصدیقی تفهیمی و مرحله تصدیقی جدی؛ و با توجه به مناشی مختلف دلالت در هر مرحله، مشخص می‌شود که دلالت وضعی لفظی فقط شامل مرحله دلالت تصویری است؛ لذا اینکه در عبارات کلیه صاحب‌نظران، دلالت تطابقی، دلالت لفظی قلمداد شده است، صحیح نیست؛ بلکه منشأ دلالت تطابقی در مراحل مختلف آن متفاوت است. تبعیت دلالت از اراده مربوط به مرحله تصدیقی است که ناشی از قصد و اراده متکلم است و ارتباطی به مرحله تصویری ندارد؛ زیرا در انتقال ذهن به معنای موضوع له، وضع و علم به وضع کفایت می‌کند و احراز و یا عدم احراز اراده، تأثیری در آن ندارد.

کلید واژه ها: دلالت، منشأ دلالت، دلالت تصویری، دلالت تصدیقی تفهیمی، دلالت تصدیقی

جدی، قرینه.

* تاریخ وصول: ۱۳۹۰/۰۵/۰۴؛ تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۱/۰۷/۲۹.

این مقاله در قالب طرح پژوهشی شماره ۲۲۰۴۰۰۴/۱/۰۲ با استفاده از اعتبارات پژوهشی دانشگاه تهران انجام شده است.
۱. نویسنده مسئول.

مقدمه

هرگاه از علم به شیئی، علم به شیئی دیگر حاصل شود، معلوم اول را دال، معلوم دوم را مدلول و وظیفه و عمل دال را دلالت گویند. دلالت از جهات مختلف، تقسیم‌های متفاوتی دارد. در اولین تقسیم‌بندی، دلالت از جهت منشأ دلالت به سه قسم طبیعی، عقلی و وضعی تقسیم می‌شود که هرکدام از این دلالت‌ها ممکن است لفظی و یا غیر لفظی باشند. (تفتازانی، ۹۷؛ انصاری شیرازی، ۱/۱۲۷) به عنوان مثال دلالت هر واژه بر معنای مخصوص به آن که در هر زبانی وضع شده است، دلالت وضعی لفظی و دلالت چراغ قرمز بر توقف، دلالت وضعی غیر لفظی است؛ و یا دلالت رنگ‌پریدگی بر ترس از نوع دلالت طبیعی غیر لفظی و دلالت صدا بر وجود شخصی در خارج، دلالت عقلی لفظی است. با توجه به اینکه قسمت عمده‌ی دلایل شرعی، لفظی است؛ به منظور تمییز بین مراحل مختلف ظهور در کلام شارع در جهت استنباط احکام شرعی، بحث دلالت الفاظ مورد توجه خاص اصولی‌ها قرار گرفته است. پژوهش حاضر به بررسی دلالت الفاظ، چگونگی و منشأ دلالت در مراحل مختلف آن پرداخته است.

دلالت الفاظ و اقسام آن

انتقال ذهن از لفظ به معنا را دلالت لفظی گویند که از جهت نسبت بین مدلول و معنای موضوع‌له به حصر عقلی به سه قسم تقسیم می‌شود:

الف) **دلالت تطابقی**: مدلول لفظ، کُل معنایی است که لفظ به ازای آن وضع شده است. مثل دلالت لفظ کتاب بر کتاب.

ب) **دلالت تضمینی**: مدلول لفظ، جزء معنای موضوع‌له است. بدین معنا که لفظ بر قسمتی از معنای موضوع‌له دلالت می‌کند که آن قسمت، داخل و یا جزئی از معنای موضوع‌له است. مثل دلالت لفظ کتاب بر جلد کتاب.

ج) **دلالت التزامی**: مدلول لفظ، خارج از معنای موضوع‌له است. بدین معنا که لفظی بیان شود و لازم آن معنایی که لفظ به ازای آن وضع شده است به ذهن خطور کند. یعنی معنی خارجی بگونه‌ای باشد که وقتی معنای موضوع‌له‌ی در ذهن پدید آمد، آن معنا نیز بی‌درنگ و یا با تأمل به ذهن برسد و لذا مراد از لزوم، تنها لزوم بیینی نیست که نزد اهل منطق معتبر است. (تفتازانی، ۸۵) و فرق نمی‌کند حاکم بر ملازمه عقل، شرع و یا عرف باشد.

البته در مورد اقسام دلالت لفظی میان صاحب‌نظران علوم منطق و بلاغت اختلاف نظرهای

زیادی وجود دارد و اقسام مختلفی برای آن ذکر گردیده است. برای مثال برخی از صاحب نظران هر سه نوع دلالت تطابقی، تضمنی و التزامی را از نوع دلالت وضعی می‌دانند. (اسحاق نیاتربتی، ۷۵) ولی برخی دیگر دلالت تضمنی و التزامی را از نوع دلالت عقلی به حساب می‌آورند و فقط دلالت تطابقی را وضعی لفظی می‌دانند. (نصیرالدین طوسی، ۲۳؛ تفتازانی، ۸۵) این اختلاف نظر در میان صاحب نظران علم اصول نیز وجود دارد. از نظر برخی از اصولی‌ها دلالت‌های تطابقی و تضمنی، از نوع وضعی لفظی و دلالت التزامی، دلالت عقلی است. (آمدی، ۱۶/۱) اما برخی دیگر دلالت عقلی را شامل دلالت‌های تضمنی و التزامی می‌دانند. (فخر رازی، ۲۱۹/۱) و حتی در عبارات بعضی، مدلول التزامی شامل هر دو قسم لفظی و عقلی می‌شود. (نایینی، ۴۱۴) در میان این اختلافات، آنچه مورد اتفاق همه‌ی صاحب نظران است اینست که دلالت تطابقی را لفظی قلمداد کرده‌اند. این مطلب در برخی از کتاب‌های اصولی اینگونه تصریح شده است که «لاخلاف أن الدلالة المطابقة لفظية» (زرکشی، ۴۲۲/۱) شیخ انصاری نیز در این رابطه می‌نویسد: «الظاهر في مصطلحهم دخول المدلول المطابقي في المنطوق قطعاً» (انصاری، ۱۶۷) و منظور اصولی‌ها از منطوق، معنایی است که خود لفظ بر آن دلالت می‌کند به گونه‌ای که لفظ، در برگیرنده‌ی آن معنی و قالب آن معنی باشد. (مظفر، ۱۱۱) در پژوهش حاضر با تحلیل مراحل مختلف دلالت خواهیم گفت که این تلقی صحیح نیست و اینطور نیست که دلالت مطابقی در همه مراحل دلالتش به نحو لفظی باشد؛ بلکه منشأ دلالت تطابقی در مراحل مختلف آن متفاوت است.

مراحل سه گانه دلالت

۱- مرحله دلالت تصویری

اولین مرحله از دلالت، دلالت تصویری است. منظور اینست که ذکر لفظ موجب شود تا شنونده معنای لفظ را تصور کند. مثلاً شنیدن لفظ «ماء»، موجب تصور معنای آن در ذهن مخاطب می‌شود؛ حتی اگر از گوینده در حال خواب، یا از روی سهو و یا به غلط صادر شود؛ و نیز این معنا به ذهن مخاطب می‌رسد، حتی اگر شنیدن این کلمه در اثر اصطکاک دو سنگ باشد. یعنی چنانچه شنونده از وضع این لفظ برای معنای خاص آگاهی داشته باشد؛ تصور معنا به محض شنیدن لفظ، امری قهری و خارج از اختیار است. (جزایری، ۶۸/۱) بگونه‌ای که حتی اگر قرینه‌ای برخلاف معنای موضوع‌له وجود داشته باشد باز هم معنا در ذهن مخاطب تصویر

می‌شود. (نایینی، ۹۱/۲؛ ایروانی، ۱۸۲/۲) و لذا این دلالت ثابت است حتی اگر مخاطب علم به عدم اراده‌ی آن معنا داشته باشد. (حکیم، ۳۸/۱) به عنوان مثال چنانچه متکلم عبارت «خذ العلم من البحر» را ذکر کند؛ هرچند قرینه برخلاف معنای موضوع له‌ای «بحر» وجود دارد و معین می‌سازد که منظور از بحر، بحر علم است؛ با این وجود معنای بحر به ذهن مخاطب منتقل می‌شود؛ و نیز اگر تابلو راهنمایی در حال نقاشی مشاهده شود و نه در محل مخصوص نصب، باز هم معنای موضوع له‌ای آن در ذهن تصویر می‌شود. بنابراین در انتقال ذهن به معنا، وضع علامت و یا لفظ در مقابل معنای خاص و علم به چنین وضعی کفایت می‌کند. بطور کلی این مرحله از دلالت فقط متوقف بر وضع و علم به وضع است و با ذکر قرینه نیز از بین نمی‌رود.

بنابراین منشأ دلالت در مرحله تصویری دو چیز است:

- ۱) وضع، یعنی باید وضعی برای دلالت لفظ بر معنا صورت گرفته باشد تا ذکر لفظ بر آن معنایی که موضوع له لفظ مورد نظر است دلالت نماید.
 - ۲) علم به وضع، (جزایری، ۶۸/۱) مخاطب باید نسبت به وضع لفظ مذکور علم داشته باشد تا پس از شنیدن لفظ، ذهنش به معنای آن انتقال پیدا کند. این انتقال ذهن محقق می‌شود حتی اگر آن لفظ در آن معنا زیاد استعمال نشده باشد و انس شدید بین لفظ و معنا حاصل نشده باشد. مثلاً هنگامی که شیئی جدیدی ساخته و نام خاصی در برابر آن قرار دهیم، بعد از آگاهی از این وضع، ذهن به آن معنا منتقل می‌شود؛ هرچند آن لفظ و معنا غیر مأنوس باشند و استعمال در آن معنا کثیر نباشد؛ و چنانچه از وضع بی‌اطلاع باشیم انتقال ذهن محقق نمی‌شود. مانند زمانی که لغات وضع شده در سایر زبان‌ها را می‌شنویم. مثلاً یک شخص فارسی زبان، دلالت الفاظ عربی بر معانی آنها را (بدون آموزش) نمی‌تواند بفهمد، و تنها بعد از آگاهی از آن وضع است که ذهنش به معنای موضوع له منتقل می‌شود.
- غیر از این دو برای این دلالت چیز دیگری لازم نیست. یعنی اگر گوینده قصدی نداشته باشد و یا اصلاً جزو موجودات با شعور هم نباشد، به مجرد شنیدن لفظ، معنای آن به ذهن مخاطب خطور می‌نماید و در صورت منتفی بودن وضع و یا علم به وضع، دلالت تصویری منتفی است.

در مورد حقیقت و مبنای وضع دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. بیان این دیدگاهها و تاثیر تفاوت مبانی وضع در مرحله دلالت تصویری در ادامه از نظر خواهد گذشت.

۲ - مرحله دلالت تصدیقی تفهیمی (تصدیقی اولی)

دومین مرحله‌ای که در هنگام شنیدن لفظ به آن پی برده می‌شود اینست که گوینده قصد کرده تا معنایی که لفظ بر آن دلالت دارد را به ذهن مخاطب منتقل کند. به عبارت دیگر دلالت تصدیقی، دلالت کلام متکلم بر «اراده‌ی استعمال و تفهیم» است. چرا که ممکن است انگیزه و اراده متکلم، انتقال معنا نباشد، مثلاً ممکن است متکلم قصد امتحان صدای خود را داشته باشد؛ ولی معنای این دلالت در کلام متکلم اینست که اولاً متکلم از تکلم غرضی داشته و آن کلام را بدون قصد ذکر نکرده است و ثانیاً قصد و غرض او تفهیم و انتقال معنا به مخاطب بوده و نه چیز دیگری.

ثبوت این دلالت متوقف بر فراغ متکلم از کلام است. یعنی دلالت تصدیقی ثابت نمی‌شود مگر اینکه کلام متکلم پایان پذیرفته باشد. (نایینی، ۷۱۶/۴) بنابراین دلالت تصدیقی بر دو چیز متوقف است: اول اینکه احراز شود متکلم در مقام بیان و تفهیم معنا است؛ و دوم اینکه کلام متکلم کامل شود و در آن قرینه‌ای برخلاف ذکر نشود. (نایینی، ۹۱/۲؛ خویی، ۱۶۸/۵) اگر در کلام، قرینه‌ای بر معنای مجازی نصب شود، دلالت تصدیقی یا همان ظهور استعمالی کلام، طبق قرینه و دال بر معنای مجازی خواهد بود و لذا محل تشخیص معنای حقیقی از معنای مجازی همین مرحله از دلالت است. بنابراین این مرحله از دلالت با ذکر قرینه‌ی متصل منقلب می‌شود و چنانچه قرینه‌ی بر معنای مجازی وجود نداشته باشد، بنا بر اصالة الحقیقه، کلام بر معنای حقیقی حمل می‌شود.

بنابر این می‌توانیم مقوم این مرحله از دلالت را اصالة الحقیقه بدانیم (هاشمی شاهرودی، ۲۶۵/۳) بدین معنا که متکلم در مقام تفهیم معنای حقیقی است مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف آن ذکر شود و این دو، ارکانی هستند که دلالت در مرحله‌ی تصدیقی اولی بر آن متوقف است. مثلاً اگر متکلم لفظ "اسد" را ذکر کند و شک کنیم که از آن معنای حقیقی «حیوان مفترس» را اراده کرده است و یا معنای مجازی «مرد شجاع» را، بنا بر اصالة الحقیقه بر معنای حقیقی آن حکم می‌شود.

با توجه به آنچه گذشت، مناشئ دلالت تصدیقی تفهیمی را ذکر می‌کنیم. مرحله‌ی دلالت تصدیقی دارای دو منشأ است که هر منشأ برای بخشی از دلالت تأثیرگذار است.

(۱) منشأ عقلی: به حکم عقل ثابت می‌شود که متکلم در کلامی که از او صادر گردید، قصد و غرضی داشته و این امر بدون قصد صورت نگرفته است. در عبارات برخی از اصولی‌ها منشأ

این مرحله از دلالت، بنای عقلاء معرفی شده است. (بروجردی، ۲۹۳/۱) اما با توضیحاتی که خواهد آمد مشخص می‌شود که دلالت بر «مقام تفهیم و اراده» ناشی از حکم عقل است و نه سیره‌ی عقلاء.

نحوه دلالت حکم عقل بر مقام تفهیم بدین ترتیب است: تکلم از افعال اختیاری انسان است و هر فعل اختیاری مسبوق به مبادی اختیار است و مبادی اختیار عبارتند از تصور، تصدیق به فائده، شوق مؤکد و اراده. بنابراین قصد و اراده یکی از اجزاء علت در فعل اختیاری است و به همین دلیل چنانچه فعل اختیاری تکلم محقق شود، ثابت می‌کند که علت آن به طور کامل تحقق یافته است. یعنی علت با تمام اجزایش محقق شده و معلول را به وجود آورده است. از آنجا که اراده از اجزاء علت در فعل اختیاری است، نتیجه می‌گیریم که در صدور کلام از متکلم، قصد و اراده وجود داشته است. بنابراین با حکم عقل می‌فهمیم که متکلم از ذکر کلام، قصد و غرضی داشته است و تکلم او بدون غرض نبوده است.

۲) منشأ عقلایی: با این منشأ ثابت می‌شود که قصد متکلم در ایراد یک کلام عبارت است از انتقال معنای لفظ به کار رفته به ذهن مخاطب. با این بیان که معمولاً قصد عقلا در ذکر الفاظ و به کار بردن کلام، تفهیم و انتقال معنای آن به ذهن مخاطب است؛ و لذا وقتی کسی مبادرت به ایراد کلامی می‌نماید، هر چند از قصد او آگاه نباشیم، قصدش را بر «انتقال معنا به ذهن مخاطب» حمل می‌کنیم. به این مطلب از این طریق پی می‌بریم که غرض عقلا در اکثر موارد در ذکر کلام، این چنین است و هر موردی را که شک داشته باشیم، حمل بر این جهت می‌شود. یعنی با قرینه غلبه، موارد مشکوک را حمل بر مقام تفهیم می‌کنیم؛ و اما کدام معنا از لفظ، منظور متکلم است؟ پاسخ این سوال را نیز بنای عقلا مشخص می‌کند. چرا که غرض عقلا از ذکر لفظ، غالباً احضار معنای حقیقی است مگر آنکه قرینه‌ای بر خلاف آن آورده شود؛ لذا به منظور تعیین مراد متکلم، بنابر اصالة الحقیقه که از اصول عقلایی است، مادامی که قرینه بر خلاف وجود نداشته باشد، کلام حمل بر معنای حقیقی می‌شود. بنابراین ظهور کلام و تعیین مراد استعمالی، از طریق بنای عقلا صورت می‌گیرد و به این ترتیب مشخص می‌کنیم که متکلم وقتی کلامی از او صادر شد، چه منظوری و قصدی از ذکر کلام در نظر اوست و قصد او با توجه به این منشأ، عبارت است از انتقال معنا به ذهن مخاطب و معنای مورد نظر، معنای حقیقی کلام صادر شده می‌باشد. بنابراین انعقاد ظهور در اراده استعمالی به حکم سیره عقلا می‌باشد و عقلا به مناط غلبه به انعقاد ظهور، حکم می‌کنند؛ لذا دلالت کلام بر مراد متکلم، جزء

دلالت‌های ظنی است، چرا که غلبه، مفید ظن است.

بنابر این اگر کلام متکلم، محتمل القرینه باشد؛ احتمال وجود قرینه، مانع ظهور می‌شود و در نتیجه لفظ مجمل می‌شود. (خویی، ۱۰۳/۱؛ نایینی، ۹۱/۲)

توضیح اینکه ظهور کلام در مراد استعمالی، مستند به سیره عقلا و با دلیل ظنی بود؛ لذا منشأ این ظهور، دلیل لبی است. حال اگر در کلام، احتمال عقلایی بر قرینه وجود داشته باشد، این احتمال عقلایی در مقابل ظن قرار می‌گیرد و موجب انهدام ظهور و اجمال لفظ می‌شود. بنابر این تمسک به اصالة الحقیقه در صورتی است که احتمال عقلایی بر قرینه وجود نداشته باشد. بطور کلی احتمال عقلایی وجود قرینه در کلام، مانع انعقاد ظهور می‌شود، همانطور که وجود قرینه متصل، مانع انعقاد ظهور تصدیقی است. با این تفاوت که وجود قرینه، ظهور را منقلب و دال بر معنای مجازی می‌کند. اما احتمال عقلایی قرینه، مانع ظهور و موجب اجمال لفظ می‌شود.

هم‌چنین اگر دلیل عقلی قطعی مخالف با ظاهر کلام داشته باشیم، ظهور منعقد نمی‌شود. مانند ظاهر در آیه مبارکه «عصی آدم ربّه» که با توجه به وجود برهان عقلی قطعی در عصمت انبیاء، منعقد نمی‌شود. در نتیجه انعقاد ظهور، متوقف بر عدم وجود قرینه اعم از لبی و لفظی است. (آشتیانی، بحرالفتاوی، ۳۷/۱) و این در صورتی است که قرینه، متصل باشد. یعنی قرینه متصل لفظی و یا عقلی مانع ظهور در مرحله تصدیقی اند. البته حکم عقل باید بسیار بدیهی باشد که بلافاصله به ذهن برسد. اینگونه احکام عقلی مانع ظهورند و بر ظهور مقدم می‌شوند، زیرا همانطور که گذشت ظهور مستند به سیره عقلا و در نتیجه، مفید ظن است و تعارضی بین ظن و دلیل قطعی وجود ندارد.

۳- مرحله دلالت تصدیقی جدی

مرحله سوم، دلالت کلام بر منظور و مراد واقعی متکلم است. سوالی که در این مرحله به آن پاسخ داده می‌شود این است که آیا مراد و منظور متکلم، همان معنایی است که به ذهن مخاطب منتقل شده است و یا انگیزه‌ی دیگری دارد؟ به بیان دیگر مرحله تصدیقی جدی در قضایای اخباری ثابت می‌کند که متکلم در ذکر کلام، جدی است و قصد حکایت و اخبار از واقع را دارد. (صدر، ۲۰۸/۱) و انگیزه دیگری مانند اخبار غیر واقعی ندارد و در قضایای انشایی ثابت می‌کند که آنچه متکلم به ذهن مخاطب منتقل کرده، مراد حقیقی او است. برای مثال در قضیه «اکرم کل عالم»، از طریق دلالت تصدیقی تفهیمی پی می‌بریم که قصد متکلم،

انتقال معنای حقیقی این جمله به ذهن مخاطب است، ولی آیا منظور او، واقعاً و به طور جدی این است که تمام افراد عالم واجب الاکرام هستند و یا اینکه مراد و منظور واقعی او اکرام برخی از افراد عالم است؟ به عبارت دیگر، موضوع حکم متکلم، موضوع له لفظ «کل» و همه‌ی افراد هستند و یا موضوع حکم او، بعضی از افراد مثلاً عالم عادل بوده است؟ چون ممکن است متکلم در قضیه‌ی دیگری عدم اکرام عالم فاسق را مطرح کرده باشد. از آنجا که دأب و رویه شارع بر این بوده است که در بسیاری از موارد، مخصص را به صورت منفصل از حکم اصلی مطرح کند؛ لذا تعیین مراد جدی و واقعی شارع، بعد از فحص از انواع مخصص است.

بنابراین می‌توان گفت که این مرحله از دلالت از یک جهت متوقف بر عدم ذکر قرینه منفصل است (خویی، ۱۶۸/۵؛ نایینی، ۹۱/۲) و در مرحله بعد، مقوم دیگر این دلالت، اصاله التطابق است. (هاشمی شاهرودی، ۲۶۵/۳) بدین معنا که بین مراد استعمالی (مدلول کلام در مرحله‌ی تصدیقی تفهیمی) و مراد جدی (مدلول کلام در مرحله تصدیقی جدی) تطابق وجود دارد و آنچه به ذهن متکلم در مرحله‌ی دوم دلالت منتقل شده است، همان منظور و مراد جدی متکلم است. مگر اینکه قرینه‌ای بر خلاف آن وجود داشته باشد؛ و این در صورتی است که قرینه، منفصل باشد تا در مرحله تصدیقی جدی تأثیرگذار باشد. قبل از فحص از قرینه منفصل، ظاهر کلام شارع، همان مراد استعمالی شارع است که حجت نمی‌باشد. درواقع احتمال وجود قرینه منفصل، مانع حجیت اراده استعمالی است و تنها بعد از آگاهی از انواع قرینه می‌توان به حجت شرعی دست یافت. بنابراین قرینه‌ای که برای تعیین معنای مجازی ذکر می‌شود با قرینه‌ای که برای تعیین موضوع حکم و مراد جدی ذکر می‌شود، دو کارکرد متفاوت دارند. قرینه متصل، قرینه بر مجازیت است و لذا مانع از انعقاد ظهور استعمالی است و به همین دلیل است که گفتیم مادام که یک کلام تمام نشده است مدلول تصدیقی تفهیمی یا همان ظهور استعمالی برای آن ثابت نمی‌شود.

اما قرینه‌ی منفصل، پس از ظهور مراد استعمالی، موجب تعیین مراد جدی خواهد بود و در دلالت تصدیقی جدی تأثیر می‌گذارد. مانند ذکر مقید منفصل بعد از ورود مطلق و مانند مخصص منفصل نسبت به عام. (نایینی، ۵۳۰/۱؛ سبحانی، ۱۱۲/۱)

از آنچه گذشت منشأ دلالت در مرحله‌ی تصدیقی جدی روشن می‌شود. منشأ این دلالت نیز بنای عقلا است (خویی، ۱۶۸/۵) به این ترتیب که عقلا معمولاً و در غالب موارد، قصدشان

از استعمال لفظ و تکلم، اخبار واقعی در قضایای اخباری و بیان مراد جدی در قضایای انشایی است. به عبارت دیگر طبق سیره عقلا، غالباً و در اکثر موارد میان دلالت تصدیقی تفهیمی و تصدیقی جدی تطابق وجود دارد. یعنی معمولاً عقلا همان معنایی که به ذهن منتقل شده را موضوع حکم قرار می‌دهند و وقتی در موردی شک داشته باشیم، آن مورد را به موارد غالب ملحق می‌نماییم و حکم غالب را در مورد آن اجرا می‌کنیم، و لذا سرّ اینکه باید ظهور کلام را در تعیین مراد حفظ کرد، همین سیره عقلا است.

از توضیحات فوق مشخص می‌شود اینکه اصولی‌ها به اتفاق دلالت تطابقی را از اقسام دلالت لفظی بر می‌شمرند، صحیح نیست و همانطور که گفتیم منشأ دلالت تطابقی نسبت به مراحل مختلف دلالت، متفاوت است و این طور نیست که دلالت تطابقی در همه مراحل دلالتش، لفظی باشد. بلکه حق این است که منشأ این دلالت در مرحله تصویری با منشأ دلالت در مرحله تصدیقی تفهیمی و نیز تصدیقی جدی متفاوت است و عقل و سیره عقلا در این دلالت نیز مؤثر است و اینگونه نیست که منشأ دلالت تطابقی در تمام مراحل آن لفظ باشد.

به عنوان مثال مراحل دلالت در الفاظ عام و مطلق بدین شرح است: دلالت تصدیقی تفهیمی در قضیه‌ی «اکرام کل عالم»، اکرام هر فرد عالم است؛ زیرا قرینه‌ای متصل، بر خلاف معنای حقیقی این قضیه وجود ندارد اما چنانچه مخصّص این حکم عام در عبارت «و لا تکرّم الفساق منهم» آورده شود؛ این تخصیص که قرینه‌ی منفصل بر عدم اراده‌ی جمیع از لفظ «کل» می‌باشد، مدلول تصدیقی جدی و یا همان مراد جدی متکلم را مشخص می‌سازد. مجاز و یا حقیقت بودن عام بعد از مخصّص از جمله مسائلی است که مورد اختلاف بسیار است. به عنوان مثال برخی از اصولی‌ها معتقدند که عام بعد از ورود مخصّص، مطلقاً حقیقت است. (نایینی، ۴۴۶/۱؛ خویی، ۱۶۷/۵) و بسیاری نیز با توجه به انواع مخصّص اعم از مخصّص متصل و یا منفصل، مخصّص لفظی و یا لبی، استثناء و غیر آن، و... قائل به تفصیل‌اند. صاحب فصول تا هشت دیدگاه در این مورد برشمرده است. (اصفهانی، ۱۹۷/۱)

به نظر می‌رسد این اختلاف آراء ناشی از عدم دقت و خلط بین مراحل تصدیقی تفهیمی و تصدیقی جدی از دلالت است. چرا که دانستیم که مخصّص منفصل، در مراد جدی تصرف می‌کند اما حقیقت و مجاز بودن کلام، مربوط به مرحله تفهیمی است. بنابراین چنانچه مخصّصی بر خلاف معنای حقیقی، متصل به کلام ذکر شود، مانع از ظهور در معنای حقیقی می‌شود. اما چنانچه لفظی در مرحله‌ی تصدیقی تفهیمی در معنای موضوع‌له و به نحو حقیقی

استعمال شده باشد، وجود قرینه‌ی منفصل در کلام ثابت می‌کند که این استعمال هر چند به نحو حقیقت است، اما مراد جدی متکلم نبوده است. بنابراین اگر مخصّص منفصل وارد شود و برخی از افراد را از تحت شمول عام خارج کند، نسبت به افراد باقیمانده بنا بر اصالة التطابق، اصل بر استعمال حقیقی و تطابق بین مراد استعمالی و جدی است و دلیلی بر مجاز شدن عام وجود ندارد.

چگونگی دلالت لفظ مطلق نیز در مراحل تصدیقی جدی و تصدیقی تفهیمی همانند دلالت لفظ عام است. یعنی ورود مقید متصل در مراد استعمالی یا همان مرحله تصدیقی تفهیمی تاثیر می‌گذارد و چنانچه مقید بصورت منفصل باشد، در مرحله تصدیقی جدی و مراد جدی متکلم موثر است و تاثیری در حقیقت و مجاز بودن مطلق ندارد. بلکه ظهور استعمالی چه به نحو حقیقی و چه مجازی در مرحله تصدیقی تفهیمی شکل می‌گیرد.

از همین جا نحوه دلالت لفظ مطلق بر اطلاق که از مسائل مورد اختلاف اصولی است نیز مشخص می‌شود. از نظر مشهور قدمای علم اصول نحوه دلالت لفظ مطلق بر اطلاق، از طریق وضع است. یعنی واضع، اطلاق یا دلالت بر عموم را جزء معنای موضوع له قرار داده و وضع کرده است. اما متأخرین معتقدند دلالت بر اطلاق از طریق وضع نیست. بلکه «مقدمات حکمت» منشأ دلالت است. یعنی در صورتی که شرایط ذیل، تمام باشد لفظ مطلق دلالت بر عموم دارد (انوار الاصول، ۲/۲۰۲) مقدمات حکمت عبارتند از:

۱- متکلم در مقام بیان تمام مراد خود باشد و قصد اهمال یا اجمال گویی و هزل را نداشته و غافل نیز نباشد، ۲- قرینه‌ای متصل یا منفصل دال بر تقييد در کلام نباشد. ۳- متکلم توانایی آوردن قيد را داشته است. به عبارتی اطلاق و تقييد ممکن باشد، یعنی لفظ از الفاظی باشد که با قطع نظر از تعلق حکم به آن، قابل انقسام به مطلق و مقید باشد.

۴- قدر متیقن در مقام تخاطب وجود نداشته باشد. بدین معنا که گاه بین مخاطب و متکلم از مصداق معینی سخن به میان آمده و سپس به طور مطلق امر می‌کند. در این موارد اگر چه لفظ، مطلق باشد، ولی قدر متیقن در مقام محاوره، همان مصداق معین است.

۵- عدم انصراف: مانند این که مولا بگوید: اکرم العالم که لفظ عالم انصراف به عالم دینی دارد نه هر عالمی. (آخوند خراسانی، ۲۸۷)

پر واضح است که این موارد که به عنوان مقدمات حکمت نقل می‌شود، شرایطی است که در آن به معنای اطلاق پی می‌بریم و نمی‌توان از آن به عنوان منشأ دلالت نام برد. بلکه با توجه

به آنچه گذشت، با احراز این شرایط، سیره عقلاء به اطلاق لفظ حکم می‌کند و نه مقدمات حکمت. بنابراین اگر لفظ مطلق به کار رود مانند «اکرم عالماً» و مقیدی اعم از متصل و منفصل وارد نشود، با حکم سیره عقلاء به اطلاق لفظ و دلالت آن بر عموم پی می‌بریم. یعنی کشف می‌کنیم که منظور متکلم، واقعا و به طور جدی اینست که هر فردی از افراد عالم، واجب الاکرام است و نه مصداق خاصی از عالم.

اما تفاوت لفظ عام و مطلق در مرحله دلالت تصویری است. لفظ عام مانند «کل» در مرحله تصویری، دلالت بر عموم دارد. زیرا این لفظ برای دلالت بر عموم وضع شده است و وضع و علم به وضع برای انتقال ذهن به معنای موضوع‌له‌ای یا همان دلالت تصویری کافی است. چرا که عام، لفظی است که همه افراد و مصادیقی که صلاحیت انطباق دارند را دربرمی‌گیرد. (روحانی، ۲۹۵/۳) اما موضوع‌له لفظ مطلق، طبیعت بلاشروط و غیر مخصص به خصوصیتی است، (فخر رازی، ۳۱۴/۲) یعنی واضح، شایع و مطلق بودن را در معنای موضوع‌له‌ای تصور نکرده است، لذا دلالت بر عموم در مرحله تصویری ممتنع است و در این مرحله «طبیعت شیء» به ذهن منتقل می‌شود و نه افراد شیء. دلالت بر شیوع و همه‌ی افراد در مرحله سوم دلالت، با تمامیت مقدمات حکمت و با استناد به سیره عقلاء حاصل می‌شود.

۴- مرحله چهارم دلالت: تطابق میان جمله خبری با واقع

این مرحله از دلالت، مختص جملات خبری است و در جملات انشایی مطرح نمی‌باشد. در این مرحله یک قضیه‌ی خبری دلالت می‌کند که آنچه از آن خبر می‌دهد، در خارج و عالم واقع وجود دارد. مثلاً جمله‌ی «زید قائم» دلالت می‌کند بر اینکه زید در عالم خارج، قائم است. این دلالت از سوی اکثر صاحب‌نظران مورد انکار قرار گرفته است چرا که قضیه خبری قولی است که محتمل الصدق و الکذب است و این طور نیست که لزوماً باید صادق باشد. بنابر این تنها سه دلالت از میان چهار دلالتی که در بالا از آن سخن به میان آمده، وجود دارد و دلالت چهارم منتفی است.

تبعیت دلالت از اراده

آیا دلالت تابع اراده است؟ این سوال از جمله مسائلی است که در اکثر کتب اصولی مورد بحث و گفتگو است. با توجه به آنچه در خصوص مراحل سه گانه دلالت و مناشئ آنها گذشت، دانستیم که دلالت تصدیقی اولی و ثانوی حاصل و ناشی از اراده و حال متکلم است و

تنها دلالت تصویری ناشی از وضع است. بنابراین در پاسخ به این سوال که آیا دلالت تابع اراده است، امر مسلم و مورد قبول اینست که دلالت تصدیقی تابع اراده است. بنابراین سوال مزبور، مربوط به دلالت در مرحله تصویری است و نه تصدیقی. چرا که تبعیت از اراده در دلالت تصدیقی که اراده در تحقق آن نقش اساسی دارد، امری بدیهی و روشن است. (عراقی، ۶۵/۱؛ روحانی، ۱۶۸/۱) بنابراین بهتر است این سوال اینگونه مطرح شود که آیا دلالت تصویری تابع اراده‌ی متکلم است یا اینکه اراده و قصد متکلم در آن نقشی ندارد. در اکثر کتب اصولی به منظور پاسخ به سوال فوق، دو مطلب متفاوت از یکدیگر مورد بحث است و در بسیاری از موارد این دو مطلب با یکدیگر خلط شده و مانع از روشن شدن جواب مشخص و واضحی برای سوال مذکور است.

مطلب اول اینست که آیا اراده در موضوع له، واقع شده است؟ به عبارت دیگر آیا موضوع له عبارتست از ذات معنا و یا معنای متعلق به اراده؟ و به تعبیر مرحوم آخوند، «لفظ بما هو مراد» در مقابل معنا قرار گرفته است و یا «لفظ بما هو»؟

برخی از صاحب نظران بر این باورند که تبعیت دلالت از اراده ملازم با اینست که اراده در معنای موضوع له ای قرار گرفته باشد. (اصفهانی، ۱۸/۱؛ عراقی، ۶۳/۱) اما در بیان مذکور، این مسئله مورد غفلت قرار گرفته است که وجود اراده در معنای موضوع له، ملازم با ثبوت اراده در خارج نیست، بلکه نهایتاً مقتضی انتقال ذهن به معنای متعلق به اراده است. نه اینکه متکلم از انتقال لفظ، اراده و انگیزه داشته است. به عبارت دیگر، استعمال لفظ در معنای موضوع له ای، مستلزم تحقق معنا در خارج نیست. بنابراین حتی اگر موضوع له، متعلق به اراده باشد؛ باز هم منتهی به تحقق اراده در خارج نیست. بلکه آن معنای متعلق به اراده را به ذهن منتقل می‌کند؛ و مستلزم تحقق اراده و انگیزه متکلم نیست. (روحانی، ۱۶۴/۱) علاوه بر اینکه وجود اراده در معنای موضوع له ای ممتنع است. چرا که وجود اراده در موضوع له مستلزم اینست که وضع بصورت «وضع عام، موضوع له خاص» باشد. بدین معنا که معنای متصور هنگام وضع، عام و کلی باشد، ولی لفظ در مقابل معنای خاص یا همان معنای متعلق به اراده، وضع شده باشد؛ و این مطلبی است که تقریباً هیچ یک از اصولی‌ها به آن ملتزم نشده‌اند. یعنی هیچ یک از صاحب نظران، وضع در اسماء را بصورت «وضع عام، موضوع له خاص» نمی‌دانند و همگی قائل به وضع از نوع «وضع عام، موضوع له عام» هستند. (آخوند خراسانی، ۳۱)

بنابراین وجود و لحاظ کردن اراده در معنای موضوع له، با این اشکال جدی روبرو است. از

سوی دیگر حتی اگر بپذیریم که موضوع له، معنای متعلق به اراده است، نمی توان با این دلیل قائل به تبعیت دلالت تصویری از اراده شد چرا که همانطور که گفتیم وجود اراده در معنای موضوع له، ملازم با ثبوت اراده در خارج نیست.

مطلب دیگری که در ذیل سوال مذکور، مورد بحث واقع شده اینست که آیا وضع، مقتضی تحقق اراده است؟ آیا وضع باعث می شود که لفظ بر تحقق اراده دلالت کند یا نه؟ پاسخ به این سوال با توجه به تفاوت در تعریف و بیان «حقیقت وضع»، متفاوت است. از نظر مشهور اصولی ها، وضع عبارتست از «رابطه‌ی اعتباری بین لفظ و معنا». (ایروانی، ۱/۳۶۴) به عبارت دیگر وضع، اختصاص دادن لفظ به معنای خاص است. بنابر این تعریف، دلالتی که ناشی از وضع است؛ تابع اراده نیست. با توجه به آنچه در خصوص مراحل مختلف دلالت و منشأ هر مرحله گذشت، عدم تبعیت دلالت تصویری از اراده، امری مسلم است.

در مقابل نظریه مشهور، آقای خوبی معتقد است وضع یعنی تعهد و التزام نفسانی (خوبی، ۱/۴۴) بدین معنا که به واسطه وضع، ملتزم می شویم که لفظ را در ازای معنای خاص بکار ببریم. بنابر این تعریف، دلالت لفظ بر معنا تابع اراده است و دلالت بدون تحقق اراده، واقع نمی شود. چراکه بدون اراده، تعهد و التزام به استفاده معنا در مقابل لفظ، معنا ندارد. به بیان دیگر، بنا بر مبنای ایشان، دلالت محقق نمی شود مگر بعد از احراز اراده؛ لذا قائلین به این مبنا معتقدند که دلالت تصویری، ناشی از وضع نیست. بلکه حاصل انس بین لفظ و معنا و در اثر کثرت استعمال است و یا از باب تداعی معانی است. (خوبی، ۱/۱۰۵؛ مظفر، ۲۹)

این بیان از چند جهت مورد خدشه واقع می شود. اولاً با توجه به مراحل مختلف دلالت و مناشئ واضح شد که دلالت تصویری حاصل از وضع و علم به وضع است و در انتقال ذهن به معنا در مرحله دلالت تصویری، وضع و علم به وضع کفایت می کند.

و چنانچه وضعی صورت نگرفته باشد؛ کثرت استعمال چگونه حاصل می شود و انس بین لفظ و معنا ناشی از چیست؟ (سبحانی، ۱/۱۱۳)

علاوه بر این، دلالت تصویری در مورد الفاظی که غیر مأنوس هستند و زیاد استعمال نشده‌اند، نیز صادق است. یعنی چنانچه علم به وضع داشته باشیم، هرچند لفظ زیاد استعمال نشود و ناآشنا باشد، باز هم معنای موضوع له‌ای آن به ذهن می رسد. (عراقی، ۱/۶۴) مثلاً دلالت تصویری در هنگامی که شیئی تازه ساخته شده باشد و نام خاص برای آن قرار داده شود، محقق می شود، هرچند آن لفظ و معنا غیر مأنوس باشند و استعمال در آن معنا کثیر نباشد. این مسئله

بدین معناست که انتقال ذهن به معنای موضوع‌له‌ای متوقف بر وضع و علم به وضع است و کثرت استعمال و یا انس بین لفظ و معنا بعد از مرحله وضع است و تأثیری در دلالت وضعی (تصوری) ندارند.

از سوی دیگر لازمه‌ی بیان آقای خوئی، انحصار ذکر لفظ در قصد و اراده تفهیم است. بدین معنا که لفظ ذکر نمی‌شود مگر اینکه متکلم آن، قصد تفهیم معنا را داشته باشد و این امری مخالف وجدان است. زیرا استعمال لفظ در غیر مورد تفهیم، در موارد فراوانی ملاحظه می‌شود. مانند ذکر لفظ در هنگام تذکر و حفظ کردن، تمرین صدا و... (روحانی، ۱۶۸/۱)

اما در نهایت به نظر می‌رسد که این دو مطلب یعنی تبعیت دلالت از اراده و حقیقت وضع نیز دو مطلب جداگانه‌اند. یعنی اینکه وضع را عبارت از تعهد و التزام بدانیم نیز مستلزم اثبات تبعیت دلالت از اراده نمی‌شود. بنابراین حتی اگر مبنای آقای خوئی را بپذیریم، منجر به تبعیت دلالت از اراده نمی‌شود. چرا که حاصل تعهد مزبور اینست که متکلم هرگاه، قصد تفهیم معنا را دارد، مبادرت به ذکر الفاظ کند و این بدین معنا نیست که ذکر لفظ در غیر این مورد بکار نمی‌رود. بنابراین اگر متکلم در غیر موارد تفهیم، تکلم کند، با تعهد خویش مخالفت نکرده است بلکه مخالفت با تعهدش در صورتی است که قصد تفهیم داشته باشد ولی ذکر لفظ نکند؛ لذا قصد تفهیم، علت منحصراً تکلم نیست. (روحانی، ۱۶۸/۱)

بنابراین، تبعیت دلالت تصوری از اراده، منتفی است چه اراده را دخیل در موضوع‌له و چه آن را حاصل از وضع بدانیم و فرقی نمی‌کند کدام یک از مبانی مذکور را به عنوان مبنای وضع برگزینیم.

نتیجه

نتایجی که از مباحث مطرح شده به دست می‌آید به اختصار به قرار زیر است:

۱- با توجه به مراحل سه‌گانه دلالت که عبارتند از مرحله تصوری، مرحله تصدیقی تفهیمی و مرحله تصدیقی جدی، حکم به اینکه دلالت دلالت مطابقی صرفاً جزو دلالت‌های لفظی است؛ صحیح نیست. بلکه منشأ دلالت در هر مرحله متفاوت است و عقل و سیره عقلاء نیز در دلالت یک لفظ تأثیر دارد.

۲- انعقاد ظهور در اراده استعمالی و اراده جدی متکلم به حکم سیره عقلاء می‌باشد و عقلاء به مناط غلبه به انعقاد ظهور حکم می‌کنند؛ لذا دلالت کلام بر مراد متکلم، جزء

دلالت‌های ظنی است. در نتیجه چنانچه دلیل عقلی بر خلاف ظهور وجود داشته باشد، بر آن مقدم می‌شود.

۳- قراین در کلام به دو گونه‌اند. چنانچه قرینه متصل به کلام باشد، موجب تصرف در مرحله تصدیقی تفهیمی یا همان ظهور استعمالی است؛ و اگر منفصل باشد، در مرحله تصدیقی جدی یا مراد جدی تصرف می‌کند. قرینه بر مجازیت در دلالت تصدیقی تفهیمی تصرف می‌کند. ولی قرینه بر تخصیص در صورتی که منفصل باشد، در مرحله تصدیقی جدی تأثیرگذار است؛ اما اگر متصل باشد همانند قرینه بر مجازیت است و در مرحله دوم دلالت تصرف می‌کند.

منابع

- آخوند خراسانی، محمدکاظم بن حسین، *کفایه الاصول*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ سوم، ۱۴۱۵ق.
- آمدی، علی بن محمد، *الاحکام فی اصول الاحکام*، [بی جا]، دار الکتب العلمیه، [بی تا].
- اسحاق نیاتریتی، سید محمدرضا، *منطقیات* (شرح مبسوط شرح شمیسه)، قم، نشر مرتضی، [بی تا].
- اصفهان‌ی، محمدحسین، *الفصول الغریبه فی اصول الفقهیه*، قم، داراحیاء العلوم الاسلامیه، ۱۴۰۴ق.
- اندلسی، محمد بن عبدا... بن مالک، *متن الالفیه و التهذیب*، محمد بن عبدا... بن مالک اندلسی و سعدالدین تفتازانی، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۴۱۷ق.
- انصاری، مرتضی بن محمدامین، *مطارح الانظار*، تهران، موسسه آل‌البیت لاحیاء التراث، [بی تا].
- انصاری شیرازی، یحیی، *دروس شرح منظومه ملاحادی سبزواری*، قم، بوستان کتاب قم، ۱۳۸۳ش.
- ایروانی، باقر، *الحلقه الثالثه فی اسلوبها الثانی*، تهران، سعید بن جبیر، ۱۴۱۵ق.
- بروجردی، حسین، *نهایه الاصول*، قم، تفکر، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- تفتازانی، سعدالدین، *مختصرالمعانی*، قم، انتشارات دارالفکر، چاپ هفتم، ۱۳۸۰ش.
- جزایری، محمدجعفر، *منتهی الدراییه فی توضیح الکفایه*، قم، مولف، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
- حکیم، محسن، *حقایق الاصول*، قم، بصیرتی، چاپ پنجم، ۱۴۰۸ق.
- خویی، ابوالقاسم، *محاضرات فی اصول الفقه*، قم، دارالهادی للمطبوعات، ۱۴۱۰ق.
- روحانی، محمد، *منتقی الاصول*، ایران، امیر، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- زرکشی، بدرالدین محمد، *بحر المحيط فی اصول الفقه*، تحقیق محمد محمد تامر، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۲۱ق.

- سبحانی، جعفر، *المحصول فی علم الاصول*، قم، موسسه امام صادق(ع)، چاپ اول، ۱۴۱۴ق.
- صدر، محمدباقر، *دروس فی علم الاصول*، قم، دفتر انتشارات اسلامی، چاپ سوم، ۱۴۱۵ق.
- عراقی، ضیاءالدین، *نهایه الافکار*، قم، جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۴ق.
- فخر رازی، محمد بن عمر، *المحصول فی علم اصول الفقه*، ج، بیروت، موسسه الرساله، چاپ دوم، ۱۴۱۲ق.
- مظفر، محمدرضا، *اصول الفقه*، قم، بوستان کتاب، ۱۴۱۵ق.
- نایینی، محمدحسین، *اجودالتقریرات*، [بی جا]، موسسه مطبوعات دینی، ۱۳۶۹ش.
- _____، *فوائد الاصول*، قم، چاپ پنجم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۴۱۶ق.
- نصیرالدین طوسی، محمدبن محمد، *بازنگاری اساس الاقتباس*، به کوشش مصطفی بروجردی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰.
- هاشمی شاهرودی، سید محمود، *بحوث فی علم الاصول*، قم، چاپ سوم، دائرة معارف الفقه الاسلامیه، [بی تا].